

جنبش کارگری، تهاجم سرمایه و راه ضدسرمایه‌داری

ناصر پایدار

چهاردهم بهمن ماه هشتاد و شش

بیش از ۷۰٪ توده های طبقه کارگر ایران را کارگرانی تشکیل می دهند که اولاً بر پایه « قراردادهای»!!! تحمیلی کوتاه مدت برای کارفرمایان خصوصی یا دولتی کار می کنند و ثانیاً دستمزدهای رایج ماهانه آنان از رقمی در خط فاصل میان ۵۰ تا صد هزار تومان تجاوز نمی کند. این ارقام نه توسط فعالین جنبش کارگری و نه از سوی گروههای چپ مخالف دولت اسلامی که بالعکس به طور مستقیم از زبان عوامل سرکوب و قهر نظام سرمایه‌داری در نهاد موسوم به « شورای عالی کار» بیان شده است و در یک روزنامه رسمی رژیم (موج) درج گردیده است. همین عوامل در تکمیل حرفهای خود اضافه کرده اند که بالغ بر ۸۰٪ دستمزد اندک کارگران صرف پرداخت اجاره بهای مسکن و هزینه های مربوط به دارو و درمان می شود و تنها ۲۰٪ آن به سایر مایحتاج معیشتی شان اختصاص می یابد. شنیدن این ارقام برای هیچ کارگر ایرانی طبیعتاً هیچ تعجبی به دنبال ندارد، زیرا سالیان درازی است که کل بود و نبود زندگی وی تبلور واقعی همین اعداد است. او چندین دهه است که وجود عینی این نوع زندگی رقت بار را در سراسر وجود خود درد می کشد. با همه اینها، بررسی این نوع داده های ساده آماری در تاریخ حیات سی سال اخیر طبقه کارگر ایران روشنگر حقایقی بسیار جدی است. در باره اهمیت این بررسی کمی پائین تر صحبت خواهم کرد اما عجلتاً سری به تاریخ بزنیم.

۳۳ سال پیش یک کارگر دارای حداقل تخصص و دانش کار بدون هیچ شرط سواد و مدرک تحصیلی در کارخانه های جاده کرج در قبال ۸ ساعت کار روزانه حدود ۲۸ تومان، معادل تقریبی ۴ دلار روز امریکا دستمزد دریافت می نمود. این کارگر برای ایاب و ذهاب میان خانه و محل کار بدون پرداخت کرایه از سرویس حمل و نقل کارگاه استفاده می کرد و در قبال یک وعده غذای گرم نسبتاً با کیفیت یک تومان یا ۱۳ سنت آن روز پرداخت می نمود. لباس کار را از صاحب کارخانه می گرفت و در پاره ای موارد از نوعی « بیمه درمان»؟! یا تخفیف در هزینه دکتر و دارو نیز برخوردار بود. در سال یک ماه مرخصی داشت، مبلغ ناچیزی زیر نام حق همسر و مبلغ بسیار ناچیزتری تحت عنوان حق فرزند به او پرداخت می گردید. ساعات کار هفتگی وی از ۴۸ ساعت تجاوز نمی کرد و شمشیر آخته اخراج لحظه به لحظه زندگی او را تهدید نمی نمود.

هیچ تشکل کارگری وجود نداشت و اگر هم داشت سندیکا یا سندیکاهای فرمایشی محقری بود که ساواک بر پایه یک برنامه ریزی بسیار حساب شده و سنجیده دولتی در چهارچوب سیاست گذاریهای عمومی سرمایه جهانی در برخی از کارخانه ها بر پا نموده بود و کارگران نیز علی العموم سوای یک نهاد آلت دست دولت و کارفرما تصویر دیگری از آن نداشتند. اگر از بخش آموزش و درمان صرف نظر کنیم، بیش از ۹۰٪ کل کارگران فاقد کارنامه کلاس ششم ابتدائی بودند، جمعیت کثیری از توده کارگر را نسل جدید مهاجرین روستاها تشکیل می دادند، پیشینه مشارکت آنان در مبارزه طبقاتی یا حداقل در جنبش کارگری و جدال علیه استثمار و بی حقوقی سرمایه‌داری بسیار محدود بود، سایه

سرکوب و قلع و قمع اعتصابات توسط نیروهای نظامی رژیم همه جا بر سر طبقه کارگر سنگینی می کرد، اینها همگی واقعیات زندگی روز توده های کارگر بود، اما با وجود همه اینها، امید به زندگی، به مبارزه، به آینده و به نتایج قابل حصول از پیکار روزمره طبقاتی در میان کارگران نسبتاً چشمگیر به نظر می رسید. آنان علی العموم نه فقط به شرائط کار، شدت استثمار و فشار معضلات سهمگین اقتصادی و اجتماعی موجود معترض بودند که اعتراض و نارضائی خود را به طور مستمر در قالب اعتصابات کوچک و بزرگ ممتد، گاه چندین هزار نفری و برای دوره های طولانی سه هفته ای یا کمتر و شاید هم بیشتر علیه کارفرمایان به نمایش می نهادند.

از ۳۳ سال پیش شروع کردیم. سه سال پس از آن تاریخ دستمزد روزانه همان کارگران دارای حداقل تخصص در همان کارخانه های جاده کرج، آبدلی، مناطق صنعتی اهواز و اصفهان، نفت یا غالب حوزه های دیگر از مرز ۷۰ تومان با نرخ ارز ۱۰ دلار امریکا در روز بالاتر رفت. فرسایش دستمزدها زیر فشار تورم در طول این ۳ سال نسبتاً اندک بود، هر چند تفاوت ناشی از فزونی اجاره بهای مسکن بخش قابل توجهی از افزایش مزدها را مستهلک می ساخت. وضعیت بیمه دارو و درمان به رغم رقت بار بودنش روندی رو به بهبود می پیمود. آنچه در شرائط کار و معیشت و حیات اجتماعی کارگران رخ می داد با درجه امیدواری و اعتماد آنان به مبارزه طبقاتی جاری شان کم و بیش همسازی داشت. از این مهمتر هر چه جنبش کارگری به جلو می شتافت و هر چه توده های کارگر مطالبات بیشتری را بر بورژوازی تحمیل می کردند، دامنه انتظار و توقعات آنان نه کوتاه که به صورت بسیار محسوس وسیع تر و عمیق تر می گردید. امری که از هر لحاظ طبیعی است و جز این نیز نمی توانست باشد. فشار سهمگین استثمار سرمایه و محرومیت از کلیه حقوق اولیه اجتماعی و انسانی آنان را به مبارزه علیه این شرائط مجبور می ساخت. بورژوازی به رغم تمامی سرکوب و توحشی که علیه مبارزات آنان اعمال می کرد، در بسیاری جاها مجبور به عقب نشینی می گردید. کارگران خود را در مقابله با صاحبان سرمایه و دولت آنها تا حدودی موفق احساس می کردند. همین احساس، توأم با تداوم فشار شدید استثمار و انبوه مشکلات معیشتی، آنان را باز هم به سوی مبارزه، به سوی سازمان دادن اعتصابات گسترده تر و به سوی طرح مطالبات مؤثرتر فرا می راند. اینها همگی حلقه های پیوسته پروسه زندگی و پیکاری بود که جریان داشت.

تاریخ را به سمت جلو ورق می زنیم. سی سال پس از آن روزها، در سال ۱۳۸۶ خورشیدی، سطح دستمزدها بر اساس آنچه که در شروع این نوشته از قول منابع رژیم و از زبان عوامل سرمایه داری نقل کردیم به طور متوسط به رقمی معادل دو و نیم دلار امریکا سقوط نموده است. این رقم ۲۵٪ دستمزدی است که کارگران در سال ۱۳۵۶ بر کارفرمایان و دولت آنها تحمیل نموده بودند. سالی که طبقه کارگر ایران در اعتراض به وضعیت موجودش و در یورش علیه شدت استثمار و توحش نظام بردگی مزدی آستانه وقوع قیام بهمن ۵۷ را دق الباب می کرده است و مبارزات گذشته اش و میزان آمادگی روزش به نوبه خود مؤلفه مهم سلسله جنبان انقلاب را تشکیل می داده است. چند سؤال بسیار اساسی در اینجا، در پیش روی ما قرار می گیرد.

اولین سؤال اینکه چرا جنبش کارگری سال های دهه ۵۰ به رغم تمامی وجوه ضعف جدی، به طور نسبی، اینجا و آنجا برخی مطالبات محدود روز خود را بر بورژوازی تحمیل می کرد و چرا در طول دهه های ۶۰ به این سوی به ویژه در سالهای بعد از جنگ ایران و عراق هیچگاه چنین موفقیتی نصیب این جنبش نشده است؟ چرا کارگران

توانستند به یمن اعتصابات و اعتراضات آن دوران در طول فقط چند سال سطح دستمزدها را از زیر ۴ دلار به بالاتر از ۱۰ دلار در روز ارتقاء دهند اما در طول ۳۰ سال اخیر ارزش رسمی بهای نیروی کار نه فقط هیچ افزایشی نداشته است که تا سطح ۲۵٪ آن سالها کاهش یافته است؟ سؤال دیگری که در همین رابطه و به عنوان رویه مکمل سؤال بالا مطرح می شود، این است که چرا بورژوازی در دوره نخست به پاره ای عقب نشینی ها در مقابل مبارزات کارگران دست می زد، در حالی که دوره دوم به طور کلی و جدای از برخی استثنائات بسیار محدود، به هیچ وجه شاهد چنین عقب نشینیها نیستیم؟ جستجوی پاسخ این پرسش ها از این روی مهم است که درک روشن طبقاتی آنها می تواند بر روی رویکرد روز جنبش کارگری در همه زمینه های مربوط به سازمانیابی و طرح مطالبات و افق پیش روی و در یک کلام چگونگی پیشبرد مبارزه طبقاتی تأثیر جدی داشته باشد.

پیش از شروع جستجوی جواب یادآوری این نکته هم ضروری است که طبقه کارگر ایران در شرائط موجود در بسیاری موارد نسبت به سالهای دهه ۵۰ پیشرفت های بس مهم را پشت سر نهاده است. میزان تحصیل کرده هایش قابل قیاس با آن ایام نیست. سطح آگاهی و دانش طبقاتی اش بسیار فراتر رفته است. بازمانده های بینش و فرهنگ ناشی از گذشته دور دهقانی را وسیعاً پالایش کرده است. از لحاظ کثرت جمعیت تا چند برابر آن دوره دچار افزایش گردیده است. آشنائی عمومی اش با مسائل سیاسی و رخدادهای روز دنیا دهها بار افزون تر از گذشته است. فعالین واقعی و اندرونی اش به لحاظ ابراز ستیز راستین و عملی با نظام سرمایه داری حتی از مدعیان چپ نمای حزبی هم جلوتر رفته اند و پاره ای تحولات دیگر که همگی اجزاء یک رشد چشمگیر تاریخی را برای این طبقه تصویر می کند. از اینها که بگذریم برخی مؤلفه ها مانند فشار سرکوب و قهر عریان نظامی بورژوازی نیز در هر دو دوره تقریباً یکسان بوده است. از مسائلی مانند حق اعتصاب، آزادی تشکل و همه حقوق مدنی و اجتماعی یا آزادیهای سیاسی دیگر در هیچ کدام از این دو دوره هیچ رد و نشانی وجود نداشته است. در یک کلام آنچه که سد راه تعرض و پیکار و تحمیل مطالبات روز بر بورژوازی است در همه این دوره ها با شدت تمام موجود بوده است، عواملی مانند کثرت جمعیت، رشد آگاهی طبقاتی، وسعت دانش سیاسی و امکانات ارتباط گیری فعال تر و.. نیز به نفع طبقه کارگر دچار تغییر شده است اما با همه اینها جنبش کارگری در دوره نخست به گونه چشمگیری به پیش می تازد، در حالی که در دوره های بعد به رغم حادثترین مبارزات نه فقط هیچ مطالبه جدیدی را بر بورژوازی تحمیل نمی کند، که ۷۵٪ مایحتاج معیشت و امکانات زیستی خود را به نفع فزونی سود سرمایه ها از دست می دهد؟ چگونگی این ماجرا موضوع آن سؤال اساسی است که بالاتر مطرح کردیم و به نظر می رسد که پاسخ درست آن می تواند به پیشبرد بهتر و مؤثرتر پروسه پیکار طبقاتی روز ما کمک نماید.

طیف نیروهای اجتماعی یا افراد و گرایشات سیاسی متفاوت طبیعتاً پاسخ های متفاوتی برای این پرسش دارند. نخستین پاسخ آماده بسیاری از افراد یا گروههای سیاسی چپ این است که دولت اسلامی ایران در طی عمر خود قادر به بازسازی اقتصاد کاپیتالیستی ایران نشده است!! سرمایه اجتماعی ایران در پیشبرد پروسه ادغام خود در سرمایه جهانی موفق نبوده است!! رژیم سیاسی حاکم قادر به تضمین ثبات سیاسی در جامعه نیست و بورژوازی جهانی برای پیش ریز سرمایه در بازار داخلی ایران احساس امنیت نمی کند!! هموارد طلبی و رقابت جوئی جمهوری اسلامی با امریکا و دولت های غربی آینده سرمایه گذاری در ایران را تاریک می کند!! رژیم قادر به جذب سرمایه های

خارجی نشده است و حتی سرمایه‌داران داخلی هم بخش عظیمی از سرمایه‌های خود را به کشورهای دیگر منتقل نموده اند!! عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی با مشکل مواجه است و این امر به نوبه خود موقعیت سرمایه‌داری ایران در عرصه بین‌المللی را سست و تمایل سرمایه‌ها برای انباشت در حوزه‌های مهم داخلی کشور را کاهش می‌دهد!! این افراد یا جریان‌ها بر نوع این مؤلفه‌ها انگشت می‌گذارند و بلافاصله نتیجه می‌گیرند که طبقه سرمایه‌دار و دولت بورژوازی ایران زیر فشار سرریز این معضلات و عوارض حاد اقتصادی آنها قادر به بهبود وضع معیشتی توده‌های کارگر نبوده است و مادام که اسیر این تنگناها است توان پاسخ به مطالبات اولیه آنها را پیدا نخواهد کرد!! بسیاری از این جریان‌ها از درون همین تحلیل‌ها!! تعمیق فروماندگی جمهوری اسلامی و عروج جنبش سرنگونی طلب توده‌های را شب و روز به خود وعده می‌دهند و محتوای ادبیات حزبی و گروهی خویش را با گزارش مشکلات دامن‌گیر رژیم شروع و با عبارات پرطمطراق گریزناپذیری انقلاب و سردادن هر چه غلیظ‌تر شعارهای سرنگونی به پایان می‌برند.

استدلال بالا همانگونه که اشاره شد بیشتر از ناحیه طیف موسوم به «چپ رادیکال»!! ایران صورت می‌گیرد. نمایندگان فکری بخشی از بورژوازی درون ساختار قدرت سیاسی، طیف اپوزیسیون چپ‌نمای لیبرال یا سوسیال‌رمانتیسیست ناسیونالیست و حتی گروه‌هایی از رفرمیسم راست سندیکالیستی درون و بیرون جنبش کارگری ایران پاسخ سؤال بالا را به صورت دیگری فرمولبندی می‌کنند. از دید اینان «کمبود رشد صنعتی جامعه»!! «توسعه ناکافی سرمایه‌داری در ایران»!! و به زعم برخی از آنها «سرمایه‌داری نبودن مملکت»!! «موقعیت بسیار ضعیف و توسری خور بورژوازی صنعتی»!! دست بالا یا اصلاً تسلط بلامنزاع سرمایه تجاری!! وجود بورژوازی رانت خوار!! «تک پایه بودن اقتصاد جامعه»!! و اتکاء گسترده دولت به درآمدهای نفتی!! تکیه دولتمردان بر واردات کالا و کم بها دادن به انباشت سرمایه در قلمروهای اساسی تولید!! موقعیت ضعیف سرمایه اجتماعی برای تولید کالاهای صادراتی و لیست مفصلی از این عوامل را پیش می‌کشند و این عوامل را موجد وضعیت بد اقتصادی موجود می‌پندارند!! این‌ها می‌گویند که سیاست‌های رژیم این وضعیت را پدید آورده و در راستای بازتولید و توسعه و تعمیق آن سیر می‌کند!! به اعتقاد اینان، همین علل و موجبات اقتصادی و سیاسی، بورژوازی بیچاره و مستضعف و مظلوم ایران!! را در چنان وضعی قرار داده است که به رغم دنیائی انسانیت و انسان اندیشی!! بضاعت بذل رفاه به طبقه کارگر را ندارد و لاجرم توده‌های کارگر نیز ناگزیر به تحمل وضع اسفبار موجود می‌باشند!!

میان آنچه گروه نخست می‌گوید و گروه دوم طبیعتاً تفاوت‌های اساسی وجود دارد. اما واقعیت این است که اگر نوع نگاه و تبیین طیف دوم به گونه‌ای فاحش ناسیونالیستی، ارتجاعی، ضد سوسیالیستی و ضد کارگری است، تحلیل و منظر شناخت طیف اول نیز عمیقاً نادرست و به طور جدی گمراه‌کننده است. افراد طیف دوم در هر کجا که ایستاده‌اند و زیر هر نام و نشان و پرچمی که حرف می‌زنند به طور قطع با سر ارتجاع بورژوازی به جامعه، جهان، مبارزه طبقاتی و سرنوشت طبقه کارگر نظر می‌اندازند. عناصر یا گروه‌هایی از این مجموعه در سالهای اخیر در مقام عالمان دروغین «مارکسیست»!! و در همان حال ابوابجمعی شرمگین‌جار و جنجال «دوم خرداد» رو به طبقه کارگر سخن رانده‌اند و حتی عملاً دست به کار مشارکت در پروسه سازمانیابی جنبش کارگری شده‌اند. اینها کوشیده

و می‌کوشند تا توده‌های کارگر را متقاعد کنند که برای زندگی بهتر خود دست در دست‌های بورژوازی بگذارند. خواستار انباشت هر چه گسترده‌تر در حوزه‌های صنعتی شوند و توسعه سیاسی جامعه کاپیتالیستی و مشارکت بالاسویه همه بخش‌های طبقه سرمایه‌دار در برنامه ریزی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه را دنبال نمایند. اینان انجام این کارها را به طبقه کارگر توصیه می‌کنند و از کارگران می‌خواهند که با سازمان دادن خویش بر ساختار دولت و نظم سیاسی موجود به نفع تقویت نقش اصلاح‌طلبان نئولیبرال بورژوازی فشار آرند. به کمک همین بخش بورژوازی موقعیت اثرگذاری طبقه خویش در قراردادها و قوانین مربوط به تعامل میان کار و سرمایه را بهبود بخشند و سرانجام در همین راستا همراه با افزایش هر چه بیشتر سود سرمایه‌ها وضعیت معیشتی خود را نیز بهتر سازند!!! حرف‌های این جماعت تا به آنجا عقب مانده، بی‌معنی و بی‌اساس است که برخی از «چپ»!! نمایان آنها، احتمالاً وقتی خودشان هم فرمولبندی دقیق حرف‌ها را از زبان دیگران بشنوند دچار نوعی تعجب شوند و داستان آن کرباس‌باف را زنده کنند که خودش هم کرباس‌بافت خود را در ازای مزد کار خود قبول نداشت. با همه اینها فراموش نکنیم که بخش وسیعی از گروه‌های مدعی جانبداری دو آتش از «مارکسیسم»!!! و پرولتاریا و «مارکس شناسان بی‌بديل»!!! به همین دار و دسته تعلق دارند. آقایان مرتضی محیط، رحیم زاده اسکویی، سران حزب رنجبران، نشریه آوای کار، سندیکالیست‌های راست شرکت واحد، عده‌ای از چهره‌های اصلی دست‌اندر کار تشکیل کمیته پیگیری و... همگی به این طیف تعلق دارند. در باره حرف‌ها، نظریات و پراتیک این جماعت خواه آنانی که در بیرون جنبش کارگری پرچم دفاع از رشد بیشتر سرمایه‌داری و انباشت صنعتی گسترده‌تر را بر دوش حمل می‌کنند و خواه کسانی که در این کمیته و آن کمیته فعال سازمانیابی جنبش کارگری هستند ما در مقالات دیگر به تفصیل صحبت نموده ایم و در اینجا از پرداختن به چند و چون ضد کارگری نوشته‌ها و گفته‌هایشان صرف‌نظر می‌کنیم. اما در مورد تحلیل‌های طیف نخست با اینکه باز هم تا زیاد بحث شده است، توضیح مختصر برخی نکات را لازم می‌بینیم. مؤلفه‌های مورد اشاره اینان اولاً واقعیت ندارند و ثانیاً یا مهمتر از آن، در شالوده خود به یک تبیین درست مارکسی از مسائل روز دنیای سرمایه‌داری متکی نمی‌باشند. ارجاع دادن تعرض سرمایه علیه سطح معیشت و امکانات زیستی توده کارگر، به معضلات خاص اقتصادی سرمایه‌داری ایران، اولاً غیرواقعی است و ثانیاً بسیار راست‌روانه و گمراه‌کننده است. کاهش مستمر سطح واقعی دستمزدها، سلاخی حداقل معیشت و بهای نیروی کار، از بین بردن امکانات آموزش، بهداشت، درمان و برخی تسهیلات رفاهی و اجتماعی کارگران، نابود ساختن امنیت شغلی آنان، جایگزینی پدیده استخدام ثابت و بلندمدت نیروی کار با قراردادهای کوتاه مدت و لیست بلند بالائی از این تغییرات در شرائط موجود دنیای سرمایه‌داری به هیچ وجه خاص جامعه ایران یا جوامعی مانند ایران نیست. ریشه این حوادث را نمی‌توان در خوب پیش رفتن پروسه ادغام سرمایه اجتماعی این و آن کشور در ساختار سراسری سرمایه جهانی کند و کاو نمود. انزوای سیاسی دولتها، وجود یا عدم ثبات سیاسی در جوامع، عوارض رقابت یا فشار بخشی از بورژوازی بین‌المللی بر بخشی دیگر و سایر مشکلات ویژه اقتصادی دامنگیر دولت‌ها نیز به هیچ وجه پایه واقعی تهاجم رو به عمق و گسترش دولت سرمایه‌داری ایران یا دولت بورژوازی جاهای دیگر علیه وضعیت معیشتی طبقه کارگر را به درستی نشان نمی‌دهد. اگر ریشه این تهاجمات و سلاخی‌ها در این جا قرار دارد پس وقوع همه این حوادث مشابه و تعرضات فاحش سرمایه به زندگی طبقه کارگر حتی در نیرومندترین و پیشرفته‌ترین قطب‌های صنعتی

جهان سرمایه‌داری از کجا ناشی می‌گردد؟ میزان واقعی مزدها در سراسر جهان از جمله در تمامی کشورها حوزه یورو و امریکا به گونه‌ای بارز دچار کاهش گردیده است. اگر در جهنم سرمایه‌داری ایران هر سال چند مدرسه تأسیس شده است در زیر سایه عظیم ترین انحصارات صنعتی و مالی جهان و در قلمرو نمایندگی سیاسی همین انحصارات غول پیکر توسط سوسیال دموکراسی هر سال بخش قابل توجهی از مدارس برای همیشه تعطیل گردیده اند. اگر در چهاردیوار بازتولید سرمایه اجتماعی ایران و در شرائط نبود هیچ نشانی از هیچ تشکل کارگری شمار پزشکان و پرستاران چندتائی افزایش یافته اند، در جامعه عظیم ترین غولهای صنعتی و حوزه اقتدار بزرگترین اتحادیه های کارگری، شمار کارکنان بخش درمان تا ۳۰٪ کاهش یافته است. پروسه ارجاع نحوه استخدام نیروی کار به شرکت های آدم فروشی و امحاء امنیت شغلی کارگران هم پیش از همه و البته پس از امریکا، در غول بی بدیل صنعتی حوزه یورو یعنی آلمان آغاز شده است و از آن روز تا حال با سرعت حداکثر به پیش می‌تازد. نرخ بالای بیکاری پدیده رایج همه کشورهای عظیم صنعتی دنیاست و اختصاص به ایران و کشورهای مشابه ندارد. کمی پائین تر در باره چند و چون موضوعیت و مکان خاص این رخدادها در فاز کنونی تاریخ سرمایه‌داری توضیح خواهم داد، در اینجا فقط تأکید بر این است که تعرض سرمایه علیه سطح زندگی توده های کارگر پدیده ای سراسری و بین المللی است. پدیده ای که روز به روز تعمیق می‌شود، توسعه می‌یابد و خاص این یا آن کشور نیست.

صرفنظر از مسأله بالا، آنچه قرار است در سیطره تسلط نظام بردگی مزدی و مادام که این نظام باقی است تضمین کننده زندگی بهتر یا حق و حقوق بیشتر کارگران باشد به طور قطع سود افزون تر صاحبان سرمایه و درآمدهای هنگفت تر دولت سرمایه‌داری نیست. این فقط سطح مبارزه، سازمانیافتگی نیروی اعتراض توده های کارگر و ظرفیت اعمال قدرت آنان علیه بورژوازی است که چند و چون سطح معیشت و رفاه اجتماعی آنان را تعیین می‌کند. امریکا بالغ بر ۳۳٪ کل درآمد ناخالص سالانه جهان را به خود اختصاص داده است اما وضعیت زندگی و امکانات رفاهی طبقه کارگر در آنجا نه فقط از تمامی کشورهای اروپای غربی و کانادا بسیار نازل تر است که اساساً شباهتی هم به این جوامع ندارد. با توجه به همه این نکات، جستجوی ریشه مقاومت طبقه سرمایه‌دار یا دولت بورژوازی ایران در مقابل جنبش کارگری و امتناع سرسخت آنها از قبول کمترین مطالبات روز کارگران، در مسائلی مانند فقدان ثبات سیاسی و امنیت سرمایه یا عدم موفقیت بورژوازی در پیشبرد پروسه ادغام سرمایه اجتماعی ایران در سرمایه جهانی، راه نیافتادن دولت اسلامی به سازمان تجارت جهانی و کلاً وضعیت بد اقتصادی اساساً تبیینی بی پایه، غیرواقعی و سخت فرمبستی است.

استدلال این طیف سوای آنچه گفتیم و علاوه بر عدم انطباق با واقعیت های عینی جهان حاضر، به لحاظ چند و چون سیر حوادث و مجموعه برنامه ریزی هاوسیاست گذاریهای اقتصادی بورژوازی ایران در طول دوده اخیر نیز درست نیست و منطبق بر داده های موجود نمی باشد. سرمایه‌داری ایران در چند سال گذشته به یمن تشدید هر چه دهشتبارتر استثمار توده های کارگر و سلاخی هولناک بهای نیروی کار این طبقه، یک نرخ رشد اقتصادی میان ۱۰٪ تا ۷٪ در سال را محقق ساخته است. در شرائط کنونی جهان تنها کشورهایی مانند چین و هندوستان موفق به حصول چنین نرخ رشدی بوده اند. بر اساس گزارشات صندوق بین المللی پول، تولید ناخالص سرانه در کشور در ظرف مدت کوتاهی از ۳۵۰۰ به نزدیک ۸۰۰۰ دلار امریکا، افزایش یافته است و این در شرائطی است که سطح زندگی و

اشتغال و همه چیز طبقه کارگر به گونه ای فاحش و رقت آور به قهقرا رفته است.

تحلیل های رایج چپ در مورد موقعیت روز سرمایه داری ایران به طور معمول با انبوهی از تناقض همراه است. این تحلیل ها به چند و چون واقعی ابعاد عظیم استثمار طبقه کارگر ایران توسط سرمایه سخت بی تفاوتی نشان می دهند، در سطح آه و ناله پوپولیستی پیرامون بیکاری و سطح نازل دستمزد و فقر کارگران متوقف می مانند و در باره سرنوشت کار و حاصل استثمار وحشتناک یک جمعیت عظیم چند ده میلیونی کارگر کاملاً سکوت می کنند. اگر گرسنگی و فقر و بی مسکنی طبقه کارگر به خاطر استثماری است که می شود پس سرنوشت اضافه ارزش های ناشی از این استثمار چه شده است؟ آیا همه این کوه اضافه ارزشها در شکم حریص چندتا دزد دفن شده است؟ یا اینکه به کوه عظیم سرمایه های پرسود طبقه سرمایه دار تبدیل گردیده است. نتیجه این نوع نگاه به رابطه کار و سرمایه این است که از یک سوی بر سیه روزی مستمر کارگران انگشت نهاده می شود، اما از سوی دیگر در همان جا چنین وانمود می گردد که گویا بورژوازی بیچاره ایران!! هم قادر به دیناری سرمایه گذاری نشده و در کار توسعه انباشت و افزایش حجم پیش ریز سرمایه هایش بد جوری با شکست مواجه بوده است!!

واقعیت این است که بورژوازی ایران در طول این ۳ دهه و به ویژه در ۲۰ سال اخیر، به همان میزان که فشار استثمار نیروی کار را افزایش داده است، به همان اندازه که بر ابعاد سیه روزی توده های کارگر افزوده است، به همان مقدار که دامنه فقر و فلاکت و گرسنگی و بی حقوقی کارگران را توسعه داده است، به همان میزان هم حجم سرمایه های خویش، قلمرو انباشت این سرمایه ها و نرخ اضافه ارزشهایش را وسعت بخشیده و بالا برده است. علاوه بر این اگر مباحثات ناسیونالیستهای غرق در رؤیاهای « سرمایه داری مستقل ملی» و آه و ناله های این جماعت پیرامون « اقتصاد رانتی» و « مشکل رانت خواران» را کنار بگذاریم، باید قبول کنیم که سیل عظیم اضافه ارزش های نفتی در سطحی بسیار وسیع به سرمایه تبدیل شده و هر روز می شود. در همین رابطه رد پای افزایش سالانه ۶۰ میلیارد دلاری این توده عظیم اضافه ارزش سرریز به حلقه سامان پذیری سرمایه اجتماعی ایران در چند سال گذشته را نیز باید در گسترش چشمگیر انباشت و افزایش سرمایه های پیش ریز در حوزه های مختلف اقتصادی دنبال نمود. بورژوازی ایران در وهله نخست با استمداد از نرخ سودهای کلان ناشی از تعمیق بی مرز استثمار چند ده میلیون کارگر ایرانی و در وهله دوم به یمن دریافت حجم تاریخاً بی سابقه اضافه ارزشهای نفتی ناشی از کار اضافی پرولتاریای بین المللی، به سرمایه گذاری های انبوهی در عرصه های مختلف دست زده است. بخش نظامی یکی از این حوزه ها است و محصول آن برای بورژوازی این است که هم اکنون به ۵۷ کشور دنیا اسلحه و تجهیزات نظامی با کیفیت نسبتاً بالا صادر می نماید. سرمایه گذاریهای انبوهی در قلمرو تولید اتوموبیل صورت گرفته است و دولت اسلامی بورژوازی در شروع سال ۸۵ به ۳۰ کشور جهان از جمله به فرانسه اتوموبیل صادر نموده است. در طول برنامه چهارم اقتصادی ظرفیت تولید فولاد به زیر سقف ۴۰ میلیون تن رسیده است و در همین دوره بالغ بر یک میلیون و ۵۰۰ هزار واحد مسکونی تأسیس و تسلیم بازار تجارت مسکن گردیده است. گسترش حوزه تولید دارو و پیوستن ایران به جرگه صادر کنندگان مواد دارویی در سالهای اجرای همان برنامه رخ داده است. هم اکنون تأسیس بزرگترین مجتمع مس خاور میانه در آذربایجان در دستور دولت سرمایه داری است و مجموعه سرمایه انباشت شده در حوزه های نفت و گاز عسلویه از مرز ۷ میلیارد دلار بالاتر رفته است. شمار طرحهای بزرگ و کوچک

اقتصادی و حجم سرمایه ای که به ویژه در ۱۰ سال اخیر در عرصه های گوناگون کشاورزی، نفت و گاز و پتروشیمی، مخابرات، آب و برق، ساختن بنادر و شبکه های مواصلاتی، توسعه دانشگاهها، اکتشاف و بهره برداری از ذخائر زیر زمینی، توریسم، تولید خودرو و مانند این ها صورت گرفته است، همه و همه از توسعه سرمایه گذاری های کلان حکایت دارند. رشد مبادلات خارجی ۳۰ میلیون دلاری سال ۱۳۵۵ به رقمی معادل ۱۲۰ میلیارد دلار در سال جاری یک شاهد بارز این مدعاست. یکی از مسائل مورد مشاجره میان دولت احمدی نژاد و جناح های رقیب وی در درون طبقه بورژوازی، اختصاص مبالغ هنگفتی از درآمدهای نفتی به اجرای پروژه های زود بازده و کم هزینه بوده است. رقبای منتقد، توسل به این طرحها و سرمایه گذاری ها را بی توجهی به اهمیت گسترش انباشت در حوزه های اساسی صنعت قلمداد می کنند و پیشبرد این پروژه را با ملزومات تبدیل ایران به یک غول اقتصادی و صنعتی سرمایه داری در ۲۰ سال آینده یا آنچه که خود «سند چشم انداز» می نامند در مغایرت می بینند. اما واقعیت آن است که همین بخش از اضافه ارزش های نفتی هم مانند بیشتر بخش های دیگرش صرف سرمایه گذاری شده است و به سرمایه طبقه سرمایه دار تبدیل گردیده است. پیداست که ترکیب ارگانیک سرمایه در این قلمروها پائین، بارآوری اجتماعی کار نازلتر و نقش سرمایه های پیش ریز شده، در افزایش قدرت رقابت سرمایه اجتماعی ایران در سطح جهانی ناچیز است، اما این سرمایه گذاری ها نقش مهمی در توسعه دامنه استثمار نیروی کار، بهره گیری گسترده از نیروی کار شبه رایگان طبقه کارگر و افزایش نرخ سود سرمایه ها به طور کلی داشته است. در مورد سرمایه گذاری های خارجی و سرازیر شدن خیل عظیم سرمایه های خارجی به حوزه انباشت داخلی ایران نیز کافی است به قراردادهای متعدد میان دولت بورژوازی با ممالکی مانند چین، هندوستان، ایتالیا، فرانسه، ژاپن، روسیه، آلمان، برزیل، امارات متحده عربی، ونزوئلا، سوئد، نروژ و بسیاری کشورهای دیگر دنیا در حوزه های مختلف صنعت، کشاورزی، تجارت، ساختمان و سایر بخش ها گوشه چشمی انداخته شود تا حجم سرمایه های صادر شده به بازار داخلی از یک سوی و سرمایه گذاری های متقابل بورژوازی ایران در این کشورها از سوی دیگر کم و بیش مورد تخمین قرار گیرد.

داده های بالا همگی گویای این حقیقت است که بر خلاف ادعای برخی تحلیلگران، مسائلی از قبیل انزوای سیاسی رژیم، عدم ادغام در اقتصاد جهانی یا تحریم ها و فشارهای اقتصادی امریکا و اروپا، تا آنجا که به روند سرمایه گذاری ها، توسعه نرخ انباشت سرمایه ها و حصول سودهای کلان برای صاحبان سرمایه مربوط می شود، تأثیر منفی چندانی نداشته است. بورژوازی ایران با تشدید روز به روز هر چه مرگبارتر استثمار دهها میلیون کارگر در طول این سال ها، توانسته است به رغم همه موانع موجود، رکوردهای تعیین کننده تازه ای را در زمینه پیش ریز سرمایه و افزایش میزان سود کسب نماید. بر همین پایه تلاش برای برقراری ارتباط میان وضعیت بد اقتصادی بورژوازی و امتناع دولت اسلامی سرمایه از قبول مطالبات طبقه کارگر نیز سوای ماهیت راست روانه اش با هیچ شواهد مستند، واقعی و آماري پشتیبانی نمی شود. با توجه به همه این نکات باید روشن شده باشد که آناتومی موقعیت کنونی مصاف طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی و درک معضلات اساسی جنبش کارگری در این راستا نیازمند کنوکاو مؤلفه های دیگری است که در داربست تحلیل های رایج، عموماً گور و گم هستند. مقایسه ای که در آغاز این نوشته میان سطح زندگی طبقه کارگر ایران در شرائط روز با ۳۰ سال پیش انجام گرفت در رابطه با وسیع ترین

بخش طبقه کارگر بین المللی مصداق دارد، در حالی که وضع زندگی و امکانات رفاهی بخش باقیمانده نیز به طور بسیار چشمگیری به قهقرا رفته است. برای فهم درست این تغییرات نباید و نمی توان از جا به جایی سیاست ها و نوع برنامه ریزی ها یا تفاوت رویکردهای دولتها آغاز نمود. اینها همه به نوبه خود تبعات رخدادهای اقتصادی جاری در عمق رابطه کار و سرمایه در سطح جهانی هستند و لاجرم برای کنوکاو خود آنها و مقدم بر هر چیز برای درک موقعیت مبارزه طبقاتی و تقابل میان پرولتاریا و نظام سرمایه‌داری باید هر چه بیشتر از سطح به عمق رفت. در طول ۱۵ سال گذشته فقط حجم سرمایه‌گذاریهای خارجی در کشور چین از رقم سالانه ۳ میلیارد دلار به رقمی متجاوز از ۷۲ میلیارد دلار و به بیان دیگر حدود ۲۵ برابر افزایش یافته است. در همین مدت استثمرات کارگر چینی توسط سرمایه به صورت بسیار هولناکی تشدید شده است و وضعیت زندگی طبقه کارگر این کشور هیچ بهتر از شروع دهه ۹۰ قرن پیش نیست. بررسی این ارقام در سطح بین المللی به مراتب وحشت انگیزتر و بسیار تکان دهنده تر است. در طول دوره تاریخی مذکور حجم کل سرمایه‌گذاریهای خارجی کشورها از ۲۵ میلیارد دلار به ۱۴۰۰ میلیارد دلار صعود نموده است. در همین فاصله زمانی روند بیکارسازی کارگران دنیا، فرایند تشدید و تعمیق و توسعه استثمرات آنان، فزونی فقر، گرسنگی و محرومیت توده‌های عظیم کارگر از امکانات اولیه معیشتی و اجتماعی یا ساده ترین حقوق انسانی نیز به صورت فاجعه باری فوران کرده است.

معضل واقعی توده‌های کارگر در هیچ کجای جهان امروز، کمبود رشد اقتصادی، فقدان امنیت انباشت سرمایه!!! فرار سرمایه‌ها، عدم ادغام در ساختار اقتصاد جهانی و نوع این مسائل نیست. انگشت نهادن بر این مؤلفه‌ها نه فقط هیچ نوع اشاره‌ای به هیچ واقعیتی نمی باشد که بالعکس حداکثر توهم آفرینی در میان توده‌های کارگر و گمراه‌سازی آگاهانه یا ناآگاهانه مبارزه طبقاتی آنان است. همه این تحلیل‌ها یک واقعیت بسیار شفاف، بدیهی و بسیار روشن تر از هر قضیه بدیهی هندسی را مورد انکار یا بی توجهی قرار می دهند.

عصاره این حقیقت عریان، ورود دیرباز نظام سرمایه‌داری به فازی است که در درون آن، در سطح بین المللی، نرخ انباشت سرمایه به طور مستمر به صورت غول آسا رو به اوج می رود، در حالی که سطح معیشت، بهای واقعی نیروی کار، میزان اشتغال و هر آنچه که مربوط به زندگی و حقوق انسانی و اجتماعی کارگران است به گونه‌ای بسیار هولناک رو به افول می رود. همه آمار و ارقام منتشره از سوی مراکز پژوهشی و آماری بورژوازی با تمامی برجستگی و صراحت لازم این حقیقت را تأیید می نمایند. موضوعی که کل عینیت موجود و آنچه که بر سر تمامی توده‌های کارگر دنیا می رود تبلور آشکار و مجسد آن است. جهان به گونه بسیار موحشی از سرمایه‌آکنده است و ثانیه به ثانیه آکنده تر می گردد. همزمان توده عظیم نیروی کار فوج فوج از کار بیکار می شوند و لشکر عظیم ارتش نوپای ذخیره کار در پشت دروازه‌های تسخیر ناپذیر کاریابی در باتلاق گرسنگی غوطه می خورند. در طول چند دهه اخیر نرخ اضافه ارزش‌ها در همه جای جهان در مقیاس خیره کننده‌ای سیر صعودی داشته است، اما سرعت افزایش نرخ انباشت سرمایه در همه جا از شتاب نرخ اضافه ارزش‌ها بالاتر بوده است و در همین راستا تنزل بهای واقعی نیروی کار و سطح معیشت توده‌های کارگر پدیده عام و سراسری جهان سرمایه‌داری بوده است. بالاتر به مورد ایران اشاره کردیم. در فاصله ۳۰ سال نرخ اضافه ارزش از ۳۰۰٪ به ۱۲۰۰٪ جهش نموده است. نرخ انباشت سرمایه کوه آسا بالا رفته است و سطح معیشت توده‌های کارگر تا ۲۵٪ سالهای پیش از این دوره تنزل کرده

است. بیکاری تا حدود ۳۰٪ دچار افزایش گردیده است و سایر امکانات زیستی نیز همه جا روند نزولی و نابودی داشته است.

به این ترتیب شاخص های اساسی فاز کنونی نظام سرمایه‌داری در سطح بین‌المللی را باید در سیر جهش وار نرخ انباشت سرمایه، سیر تصاعدی نرخ متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه ها و افزایش افراطی سطح بارآوری کار اجتماعی، نیاز بسیار کمتر سرمایه ها به نیروی کار در حالتی که حجم انباشت سرمایه مستمراً رو به اوج است و گسترش عوارض قهری آن به صورت بیکارسازی های چند صد میلیونی و فرا میلیاردي، فشار همه سویه سرمایه جهانی برای تشدید هر چه عمیق تر استثمار طبقه کارگر و افزایش هولناک نرخ اضافه ارزش ها، پیشی گرفتن افزایش نرخ انباشت از تفاوت نرخ اضافه ارزش در سطح بین‌المللی به رغم تمامی فشار سهمگینی که بر سطح معیشت کارگران وارد شده و می شود، توسعه تاریخی بی سابقه فقر، آوارگی، گرسنگی، اعتیاد، فحشاء، بی مسکنی، بی آموزشی، بی بهداشتی و تمامی بلیه های اجتماعی و مصائب بشری، باید جستجو نمود. پدیده هائی که ما همه جا شاهد توسعه بی مهار آنها می باشیم.

روند اقتصادی منبعت از شاخص های اساسی فوق قهراً و به صورت اجتناب ناپذیری با افول آنچه که در بخشی از دنیا نام دموکراسی بر خود دارد، سقوط دوره تاکنونی حیات جنبش اتحادیه ای و تغییر نقش اتحادیه های کارگری از ابزار سازش طبقاتی میان کارگران و بورژوازی به ابزار تحمیل تمامی سیاست های نئولیبرالی بر توده های کارگر، از بین رفتن تفاوت های متعارف میان احزاب سوسیال دموکرات و سوسیال بورژوا به طور کلی با جریانات نئولیبرال سرمایه، حدت تاریخی بی سابقه رقابت میان بلوک بندی های جدید درون سرمایه جهانی در عین توسل جامع الاطراف همه این قطب ها به اتخاذ رویکردهای واحد و سیاست های اقتصادی مشترک در سطح سراسری برای فشار فزاینده بر زندگی طبقه کارگر بین‌المللی، جنگ افروزیهای عنان گسیخته قدرت های مسلط سرمایه‌داری، عروج باز هم گسترده تر جریانات ارتجاعی و فاشیستی از نوع مذهبی و ناسیونالیستی با بهره گیری از امواج کوبنده نارضائی توده های کارگر و زحمتکش در خلاء بدیل نیرومند سوسیالیستی و پاره ای رویدادهای دیگر این نوعی همراهی خواهد گردید. رخدادها و عوارضی که باز هم به طور گسترده و در همه جای جهان در مقابل انظار عمومی مردم کارگر دنیا قرار گرفته است و هر روز بیش از روز پیش زندگی آنان را زیر فشار قرار می دهد.

اگر نکات بالا را به عنوان شاخص های اساسی فاز جاری نظام سرمایه‌داری به طور جدی مطمح نظر قرار دهیم و اگر تئوری های بی پایه و بی بنیاد ناسیونالیستی، سوسیال رمانتیستی و همه آنچه که امروز آبخور فکری طیف فرمیسیم چپ را تعیین می کند، به صورت جدی به دور اندازیم، آنگاه در مورد چه باید کردها و چه نباید کردهای پیش روی جنبش کارگری جهانی و از جمله جنبش کارگری ایران نیز باید به شیوه ای متفاوت با جریانات یاد شده بیاندیشیم و عملاً گام برداریم. طبقه کارگر ایران باید یقین کند که:

۱. هر روز مانند نظام سرمایه‌داری روزی در تعمیق مرگبار شدت استثمار و کلیه اشکال بیحقوقی اجتماعی وی خواهد بود. مسائلی مانند اینکه سرمایه اجتماعی ایران در سرمایه جهانی خوب ادغام شده است یا پروسه ادغام آن بد پیش رفته است، حجم سرمایه های خارجی سرریز به بازار داخلی زیاد یا کم بوده است؟ سرمایه ها در کدام حوزه ها انباشت شده و در کجاها انباشت نشده است، برنامه ریزی کاپیتالیستی کار و تولید توسط این جناح یا آن جناح صورت

می گیرد، بورژوازی صنعتی یا غیرصنعتی است که حکم می راند، دولت بورژوازی عربده دینداری و اسلام پناهی سر می دهد، یا هر روز سرود ای وطن می خواند، یا اصلاً قرار است به شیوه امثال «چاوز» و «کاسترو» علم سوسیالیسم بر افرازد، یا هر اگر و مگر دیگر به طور قطع هیچ دردی از توده های طبقه وی دوا نمی کند. این حرف جای هیچ برو و برگرد ندارد که هر شکل و حالت و هر نوع چهره آرائی این نظام بطور قطع با تشدید روز به روز استثمار، گرسنگی، بی دارویی، بی آموزشی، تبعیضات مرگبار جنسی، خیابانی شدن بیشتر کودکان و کلیه اشکال دیگر ستمکشی و محرومیت و فلاکت اقتصادی و اجتماعی او همراه خواهد بود.

۲. هر نوع امید بستن به مبارزه قانونی و هر گونه تلاش برای برپائی تشکیلی که ظرف گفتگو و تعامل با سرمایه داران یا دولت آنها باشد از بیخ و بن محکوم به شکست است. دلیل این امر فقط ماهیت سازشکار سندیکالیسم و واقعیت انحلال تا مغز استخوان جنبش اتحادیه ای در ملزومات ماندگاری نظام بردگی مزدی نیست. اینکه جنبش سندیکالیستی چنین است فقط بخشی از فاجعه است. بخش دیگر آن استیصال و بن بست قطعی مبارزات اتحادیه ای در کار بهبود وضعیت معیشت و افزایش دستمزد کارگران حتی در چهارچوب رفرمیسم راست ارتجاعی در جامعه ای مانند ایران است. این نکته ای است که بالاتر توضیح دادیم. طبقه کارگر ایران باید به کمک تمامی تجارب گذشته خود و همزنجیران طبقاتی اش در جاهای دیگر خوب دریافته باشد که در گستره مبارزه قانونی و جنبش سندیکائی قادر به حصول هیچ بهبودی در شرائط کار و معیشت خود نخواهد بود. در دوزخ سرمایه داری ایران فقط مبارزه رادیکال ضد سرمایه داری طبقه کارگر نیست که آماج وحشیانه ترین سرکوب ها است. جنبش سندیکالیستی نیز اگر قرار باشد نانی به سفره کارگر برساند به طور حتم با استقبال طبقه سرمایه دار و دولت وی مواجه خواهد شد. نسخه واقعی جنبش سندیکالیستی و اتحادیه ای در ایران همان است که از دیرباز تا حالا توسط دولتها پیچیده شده است. سندیکاهای دست ساخت قوام، سید ضیاء، حزب زحمتکش بقاء، ساواک شاه، شوراهای اسلامی و خانه کارگر مدل های واقعی جنبش اتحادیه ای در سرمایه داری ایران هستند. اگر بناست کارگران علیه سرمایه داری ولو برای نان روزمره خود و فرزندانشان مبارزه کنند باید مرزهای جنبش اتحادیه ای را از همان آغاز پشت سر گذارند.

۳. مبارزات پراکنده کارگران در کارگاهها، مدرسه ها، بیمارستانها، مؤسسات حمل و نقل، فروشگاهها، شرکتهای عظیم صنعتی و تجاری و کلاً مراکز کار و تولید، به رغم همه اهمیت اساسی و تعیین کننده ای که دارند در قیاس با دوره های پیشین از شانسی پیریزی کمتری برخوردارند. دلیل این امر کاهش نقش این مبارزات و اعتصابات در خواباندن چرخ تولید و اختلال روند کار سرمایه و وارد ساختن فشار سنگین بر صاحبان سرمایه نمی باشد. مشکل این سطح مبارزات سرسختی و عزم جزم سرمایه داران، دولت بورژوازی و در یک کلام نظام سرمایه داری برای گریز از قبول مطالبات کارگران به هر بها و هر شکل است. در فاصله سالهای ۵۲ تا ۵۶ کمتر اعتصابی توسط کارگران در واحدهای مختلف صنعتی یا هر مرکز کار دیگر ایران صورت می گرفت که کارفرمایان و دولت را به قبول خواسته های کارگران وادار نسازد، اما در حال حاضر به هیچ وجه چنین نیست. در آن دوره تن دادن به مطالبات توده های کارگر از پاره ای جهات برای سرمایه داران اقدامی عقلانی تلقی می شد. احتیاج مبرم به نیروی کار و معضل جایگزین سازی فوری کارگران، سطح بسیار پائین تر اختلاف میان نرخ انباشت سرمایه و نرخ تولید اضافه ارزش در مقیاس بین المللی و فشار کمتر این مؤلفه ها بر روی پروسه بازتولید سرمایه در جوامعی مانند ایران در

قیاس با دوره کنونی موجب می شد که دولت بورژوازی توسل به قهر عریان و سرکوب را به صورت تنها مکانیسم مقابله با اعتصابات به ویژه در شرائط رونق اقتصادی اینجا و آنجا مورد تردید قرار دهد. این امر در وضعیت روز جهان و به طور خاص در فضای کارزار طبقه کارگر ایران علیه بورژوازی اصلاً مصداق ندارد. به دلیل همه آنچه که بالاتر زیر نام شاخص های مهم این فاز از حیات نظام سرمایه‌داری بر شمردیم، پاسخ رد توأم با بدترین سرکوب ها و در صورت تشنت و بی‌سازمانی و موقعیت بسیار ضعیف جنبش کارگری بدون سرکوب، تنها راه حل بورژوازی در مقابل مبارزات روز کارگران است. در چنین وضعی پیداست که اعتصابات پراکنده و جنب و جوش های متشتت درون مراکز مختلف کار و تولید از ظرفیت چندان زیادی برای تحمیل مطالبات کارگران بر بورژوازی برخوردار نمی باشد.

۴. برای غلبه بر معضل بالا، تنها راه، تلاش جامع الاطراف برای سازمانیابی سراسری طبقه کارگر و ایجاد یک ظرف اعمال قدرت جمعی علیه کارفرمایان، دولت بورژوازی و کل نظام سرمایه‌داری است. بورژوازی مصمم است که به کمک کلیه امکاناتش، با توسل به هارترین شیوه های سرکوب و با استفاده از موقعیت ضعیف جنبش کارگری در مقابل هر خواست کارگران، هر چند اندک سخت ایستادگی کند. این مقاومت حکم محرز سرمایه است که از بطن همه شاخصها و مؤلفه های فاز حاضر سرمایه‌داری می جوشد. راه چاره جنبش کارگری در مقابل این وضعیت سوای توسل متقابل به اعمال قدرت گسترده سراسری چیز دیگری نمی تواند باشد. تمامی رخدادهای اخیر درون جنبش کارگری ایران شاهد بسیار زنده اهمیت این موضوع هستند. در طول این چند دهه دامنه مبارزات توده های کارگر از دوره های دیگر وسیعتر و شمار اعتصابات بسیار افزون تر بوده است. اما بخش اعظم این اعتصابات و خیزش ها به هیچ موفقیتی دست نیافته اند. پدیده ای که به نوبه خود تأثیر منفی زیادی بر روی کل جنبش کارگری داشته است. نومییدی از مبارزه را در میان کارگران دامن زده است، روند متشکل شدن آنان را زیر فشار قرار داده است و سطح انتظارات آنان را تنزل داده است. غلبه بر این وضعیت در گرو سازمانیابی سراسری علیه سرمایه‌داری است. شکی نیست که این یکی از دشوارترین، پرسنگلاخ ترین و پیچیده ترین وظائفی است که پیش روی طبقه کارگر قرار داد اما پیشبرد این پروسه نه فقط به مثابه امر اجتناب ناپذیر مبارزه طبقاتی پرولتاریا به طور کلی، بلکه حتی به عنوان راهکار تحمیل مطالبات روز کارگران بر بورژوازی برای توده های کارگر دنیا الزامی گردیده است.

۵. روند سازمانیابی سراسری کارگران، سوای جریان روز مبارزات توده های کارگر و عمق زندگی و کار و مراودات جاری آنان، هیچ معبر و بستر دیگری ندارد. مشکل جنبش کارگری فقدان تشکل فعالین نیست. ایجاد تشکل خاص فعالین نه در راستای سازمانیابی سراسری طبقه کارگر که پاره ای اوقات در جهت گسست بندهای انسجام و اتحاد کارگران عمل می کند. همه تجارب با صدای بلند فریاد می زنند که ایجاد تشکلی از فعالین زیر هر نام و نشانی که باشد، مادام که آحاد این فعالین به طور واقعی انسانهای حی و حاضر و نافذ و تأثیرگذار درون جنبش جاری کارگران نیستند هیچ کمکی به متشکل شدن طبقه کارگر نمی کند. تشکل فعالین نمی تواند خود را جایگزین تشکل توده های کارگر سازد. این حرف درست که اتفاق نظر و همکاری و اتحاد فعالین حتی بدون پیوند ریشه ای نافذ و تعیین کننده آنان با مبارزات روز کارگران می تواند به سازمانیابی جنبش کارگری کمک کند، در موارد زیادی نتیجه نادرست به بار آورده است. این نوع تشکلها این تفاوت اساسی را با سکت های سیاسی چپ نمای موسوم به حزب یا

احزاب دارند که افراد آنها به طور واقعی کارگردانند. اما مجرد این مؤلفه کفاف نمی‌دهد. گره واقعی مسأله اینجاست که بحث سازمانیابی کارگران در اساس بحث متشکل شدن جنبش کارگری و نه گفتگوی متشکل شدن این یا آن فعال کارگری با هم است. اتحاد فعالین کارگری فقط تا جایی در مسیر کمک به متشکل شدن جنبش طبقاتی آنان است که هر کدام در گوشه‌ای یا بخشی یا حلقه‌ای از کارزار سراسری کارگران علیه سرمایه‌داری، کمک‌کننده به گشایش میدان اعتراض، بسیج‌کننده، مورد اعتماد توده کارگر، دارای قدرت رتق و فتق مشکلات مبارزه و مانند اینها باشند. در غیر این صورت ولو اینکه صدها کارگر فعال در یکجا و در درون یک تشکیلات دست در دست هم گذارند به تشکلی جدا از جنبش کارگری تبدیل می‌شوند و اتحاد آنان در ادامه کار دستخوش همان فجایعی می‌شود که تاریخاً گروه‌های زیر نام دروغین «احزاب کمونیست»!! دستخوش آن شده‌اند. فعال کارگری برای این که در سازمانیابی جنبش طبقه خود نقشی ایفاء کند قبل از هر چیز باید عملاً و به صورت حی و حاضر در پراتیک روزمره خود فعال مبارزات کارگران در محیط کار و زندگی خویش باشد. باید در هر اعتصاب کارگری که در درون این مراکز روی می‌دهد نقشی جدی داشته باشد و در پروسه سازمانیابی این اعتصابات نقش اساسی ایفاء کند. سازمانیابی جنبش از همین جاهاست که آغاز می‌گردد. یک اعتصاب به ویژه اعتصابات بزرگ و نسبتاً بزرگ از نخستین بگومگوهای پشت دستگاه‌های کار و درون اتوبوس و شب نشینی‌های داخل خانه‌ها تا لحظه وقوع و تعطیل چرخ تولید، تا طول دوران مقاومت کارگران و سرانجام پیروزی یا شکست، فضائی خلق می‌کند که همه دقایق آن می‌تواند عناصر متشکله پروسه رشد، بلوغ و سازمانیابی کارگران باشد. فعال کارگری در اینجا است که باید دست به کار ارتقاء آگاهی و پیوند زدن کارگران و جستجوگر راه تداوم این پیوندها باشد. در این جا است که همراه با هم‌زنجیرانش، با کشف تواناییها و ناتوانیها، نقاط قوت و ضعف، نیازها و امکانات موجود، همه تلاش خود را برای تبدیل مرادفات جاری کارگران به یک استخوانبندی با ثبات اتحاد طبقاتی به کار می‌گیرد. با تمامی توان خود می‌کوشد تا پایان اعتصاب نه پایان ارتباطات، همدلیها و هم‌زمیها، بلکه فاز بهره‌گیری از دستاوردها و تجارب برای تحکیم همه این مسائل باشد. فعالین کارگری تنها در صورت داشتن چنین روابطی و حضور در متن چنین وضعیتی است که نقش خود را در سازمانیابی سراسری جنبش کارگری ایفاء می‌نمایند. پیداست که در این صورت به هم پیوستن فعالین نه تشکل فعالین کارگری بلکه جزء پیوسته و بسیار زنده‌ای از پروسه متشکل شدن جنبش کارگری است.

۶. سازمانیابی سراسری طبقه کارگر نیازمند چرخیدن مبارزات روز کارگران بر محور مطالبات سراسری و پایه‌ای ضد سرمایه‌داری آنان است. کارگران در کارخانه‌ها و مراکز کار مختلف طبیعتاً برای حصول خواسته‌های مشخصی دست به مبارزه می‌زنند. آنان در تعیین مطالبات خویش به طور معمول انتخاب نمی‌کنند. در وضعیت موجود عموماً زیر فشار فقر و گرسنگی و از هم پاشیدن شیرازه زندگی است که مسأله دستمزد بیشتر یا هر مطالبه معیشتی دیگر را پیش می‌کشند. با این حال واقعیت این است که حتی در همین شرائط نیز مطالبات کارگران به صورت اتوماتیک و بدون نیاز به هیچ‌گزینه‌ش یا شور و مشورتی در همه حوزه‌ها و در همه مناطق کشور یکسان و در همین گذر سراسری است. از این که بگذریم در جامعه ایران و غالب جوامع دیگر جهان، سطح نازل معیشت، محرومیت‌های گسترده اجتماعی و بی‌حقوقی هولناک سیاسی در سطحی است که اساساً مقوله حداقل معیشت و حقوق اجتماعی برای همه توده‌های کارگر در دारبست یک مطالبات عام و سراسری قابل فرمولبندی است. بهای اندک

نیروی کار، عدم دسترسی به امکانات دارو و درمان و آموزش و مهد کودک و مراقبت از سالمندان، معضل مشترک و همه جا گیر کل کارگران از معلم و بهیار و پرستار و کارگر صنعتی گرفته تا کارگر بخش نظافت و حمل و نقل و تجارت و تمامی قلمروهای دیگر است.

طرح خواسته های مشخص جاری و عاجل کارگران مراکز مختلف کار و تولید در چهارچوب پدیده ای به نام مطالبات پایه ای سراسری کارگران این خاصیت را دارا است که می تواند ریسمان پیوندی میان توده های کارگر در سراسر جامعه باشد. این مطالبات در همان حال بستر آموزش و تعمیق آگاهی، سنگر فراگیر هم‌رزمی و همدلی و کانون بسیج طبقاتی کارگران در هر فاز مبارزه و ریل انتقال جنبش آنان از فازی به فاز دیگر علیه نظام سرمایه‌داری خواهد بود.

۷. شورائی بودن سازمانیابی کارگران شرط اساسی و اجتناب ناپذیر دستیابی جنبش کارگری به ظرفیت طبقاتی لازم برای ستیز با نظام بردگی مزدی، تحمیل مطالبات روزمره بر بورژوازی و حتی چالش تهاجمات روز کارفرمایان علیه شرائط کار و سطح زندگی کارگران در این یا آن کارخانه و هر نوع محل کار است. شورائی بودن جنبش کارگری بر خلاف آنچه در ادبیات غالب نیروهای چپ مشاهده می شود، نه در روابط دموکراتیک درون ساختار تشکیلات، نه در مجرد ایجاد یک ظرف سازمانی دموکراتیک متفاوت با سندیکا، بلکه با حضور دخالتگر و نافذ آحاد هر چه بیشتر طبقه کارگر در فرایند مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری، ظرفیت مرادفات متشکل کارگران برای بالا بردن بی وقفه آگاهی و شناخت طبقاتی کارگران، تأمین شرائط لازم برای آشنائی هر چه عمیق تر توده های کارگر به دورنمای سوسیالیستی مبارزه طبقاتی و مانند اینهاست که خصلت نما می گردد.

۸. رفرمیسم چپ با جدا سازی فعالین کارگری از بدنه جنبش توده ای و طبقاتی آنان، مسخ و متحجر نمودن این فعالین در منافع محدود و محقر سکتی، محروم ساختن فرایند مبارزه طبقاتی از وجود این فعالین، استحاله نقش طبقاتی آنان به متعصبان کور گروهی و ایجاد دشمنی حاد فرقه ای میان آنها، تاریخاً و عملاً ضربات بسیار سنگینی بر روند مبارزه طبقاتی پرولتاریا وارد ساخته است. طرح این موضوع شاید برای برخی از فعالین و دست اندرکاران سازمانیابی جنبش کارگری چندان قابل قبول نباشد. طیف احزاب یا سازمانهای رفرمیسم چپ با مبارزات روز کارگران بی ارتباط و بیگانه هستند و همین مسأله سبب می شود که دعوی تأثیر نقش مخرب آنها در روند سازمانیابی ضد سرمایه‌داری و کل مبارزه طبقاتی توده های کارگر عجیب به نظر آید. این تعجب قابل فهم است، اما واقعیت این است که نقش تخریبی این طیف در رابطه با جنبش کارگری نه در چهارچوب موجودیت حزبی و گروهی فی الحال آنها، بلکه از ورای پیشینه تاریخی موجودیت آنها قابل کندوکاو است. شمار زیادی از فعالین کارگری با سابقه ایران به نوعی با حلقه ای از زنجیر پاره این رفرمیسم در ارتباط است. احزاب و گروههای این طیف در جنبش کارگری و مبارزات جاری طبقه کارگر هیچ نوع حضوری ندارند، اما آنان با این یا آن فعال کارگری نوعی مرادفه سکتی دارند. این مسأله سبب می شود که به محض جمع شدن ۴ فعال جنبش کارگری، اکثر این احزاب و گروهها برای مصادره آنها بسیج می شوند. در همین جاست که ارتباط چند فعال کارگری به میدان جدال حزبا برای تحقق منافع سکتی احزاب بدل می شود و تشتت و تفرقه فعالین کارگری را به دنبال می آورد. به بیان دیگر معضل اساساً در وجود گروهها و احزاب به اعتبار موجودیت تشکیلاتی آنها نیست، معضل در وجود فعالینی است که خود به شدت و به

صورت پیشینه دار، فرهنگ و منش و سنت و همه چیز رفرمیسم چپ را با خود حمل می کنند.

جنبش کارگری ایران برای هموارسازی راه صف آرائی در مقابل بورژوازی و برای اینکه کفه توازن قوای موجود را که به صورت وحشتناکی به زیان او و به نفع نظام سرمایه‌داری است به هم زند باید ملزومات جدی بالا را در وجود خود اثبات و نقاط ضعف اساسی موجود را گام به گام از حیات خویش پالایش سازد. فعالین کارگری نیز باید بدانند که هر نوع تقلا در راهی سوای این نه خدمت به توده های کارگر، نه رویکرد سوسیالیستی و نه تقویت جنبش کارگری که بالعکس در راستای به شکست کشاندن مبارزات کارگران، علیه سوسیالیسم و تضعیف موقعیت پرولتاریا در مبارزه طبقاتی است. اگر بخواهیم کل گفته های خود را در یک کلام خلاصه کنیم. آن کلام این است. بورژوازی در ایران و در سطح جهانی آماده است تا با حداکثر درندگی و با استفاده از تمامی امکانات عظیم اجتماعی و زرادخانه های هولناک نظامی اش هر گام مبارزات کارگران کشورها حتی برای افزایش دستمزد را به عقب راند. این امر راهکار جبری تداوم حیات سرمایه‌داری در فاز کنونی حیات تاریخی آن است. توده های کارگر در مقابل این صف آرائی مصمم سرمایه با مبارزات پراکنده، با آویختن به دار قانون و خزیدن در باتلاق سندیکالیسم، با حلق آویز کردن خود به دار احزاب ماوراء خویش قادر به حداقل دفاع از بهای نیروی کار خود نیز نخواهند بود. حتی برای این کار باید به طور سراسری در یک جنبش نیرومند ضد سرمایه‌داری متشکل گردید و باید که چند و چون این متشکل شدن را حول محور مطالبات پایه ای ضد سرمایه‌داری، در عمق مبارزات روزمره و با رویکرد شفاف ضد کار مزدی پی گیری کرد.

ناصر پایدار

۲۵ ژانویه ۲۰۰۸

سایت سیمای سوسیالیسم